

# معناشناسی زمینه و تناوب فعل‌های مرکب در زبان فارسی

علی صفری\*

استادیار زبان‌شناسی، دانشگاه حضرت معصومه (س)، قم، ایران

دریافت: ۹۲/۶/۲

پذیرش: ۹۲/۱۱/۲

## چکیده

در این مقاله با بررسی تناوب موضوعی برخی فعل‌های مرکب در زبان فارسی نشان می‌دهیم چگونه یک توصیف مبتنی بر زمینه‌های معنایی می‌تواند به پرسش‌هایی در زمینه رفتار نحوی و ساخت‌های موضوعی مرتبط با این فعل‌ها پاسخ دهد. در زبان فارسی تعدادی از فعل‌های مرکب، می‌توانند در تناوب سببی شرکت کنند. این فعل‌ها دارای گونه سببی و ضد سببی هستند. اما در برخی بافت‌ها، گونه ضد سببی پذیرفتنی نیست؛ درحالی‌که گونه سببی پذیرفتنی است. در این مقاله رفتار متفاوت این فعل‌ها را در بافت‌های مختلف در چارچوب نظریه «معناشناسی زمینه» (Vide. Fillmore & Atkins, 1992) توضیح داده و نشان می‌دهیم این فعل‌ها با دو زمینه معنایی مرتبط هستند. همچنین با استفاده از مفهوم زمینه معنایی (Vide. Fillmore & Baker, 2010) نشان می‌دهیم برخلاف کریمی‌دوستان (2005) که معتقد است ساخت موضوعی فعل‌های مرکب به وسیله عنصر غیر فعلی تعیین می‌شود و نیز برخلاف عقیده فولی، هارلی و کریمی (2005) که مدعی‌اند هم‌کرد و عنصر غیر فعلی در تعیین ساخت موضوعی فعل‌های مرکب مؤثر هستند، ساخت موضوعی این فعل‌ها به وسیله کل ساخت حاوی فعل تعیین می‌شود.

واژگان کلیدی: تناوب سببی، ساخت موضوعی، فعل مرکب، معناشناسی زمینه.

دوماهنامه جستارهای زبانی، ش ۱ (پیاپی ۲۲)، فروردین و اردیبهشت ۱۳۹۴، صص ۱۵۳-۱۷۲



## ۱. مقدمه

در زبان فارسی فعل‌های تغییر حالت مانند شکستن، ریختن، بریدن و پختن در تناوب سببی<sup>۱</sup> شرکت می‌کنند. مهم‌ترین ویژگی تناوب سببی این است که فاعل گونه لازم و مفعول گونه متعدی دارای نقش معنایی یکسان هستند. فعل‌های تناوبی در کاربرد لازم، «خودانگیخته<sup>۲</sup> یا ضد سببی<sup>۳</sup> و در کاربرد متعدی، «فعل‌های سببی» خوانده می‌شوند (رضایی، ۱۳۸۹: ۲۸؛ راسخ‌مهند، ۱۳۸۶: ۶). گونه لازم نشان‌دهنده یک تغییر حالت است و گونه متعدی علاوه بر تغییر حالت یک چیز، نشان‌دهنده سبب<sup>۴</sup> یا عامل<sup>۵</sup> این تغییر حالت می‌باشد. در زبان فارسی علاوه بر فعل‌های تناوبی واژگانی که در آن‌ها گونه سببی و ضد سببی یکسان است، دسته‌ای از فعل‌های مرکب وجود دارند که جزء فعلی در گونه‌های سببی و ضد سببی آن‌ها متفاوت است. در این فعل‌ها یک جزء غیر فعلی با یک فعل همکرد<sup>۶</sup> همراه می‌شود. گونه سببی به وسیله فعل‌های کردن، انداختن، زدن و گونه ضد سببی به وسیله فعل‌های شدن، افتادن یا گرفتن ساخته می‌شود؛ مانند فعل‌های خون انداختن/ خون افتادن.

برخی فعل‌های تناوبی در بافتی خاص رفتار متفاوتی از خود نشان می‌دهند. در این بافت‌ها فعل‌های تناوبی فقط دارای گونه سببی هستند، اما گونه ضد سببی در آن‌ها از نظر شمّ زبانی فارسی‌زبانان پذیرفتنی نیست؛ به عبارت دیگر، در چنین بافت‌هایی، این گونه فعل‌ها در تناوب سببی شرکت نمی‌کنند. در این مقاله می‌کوشیم رفتار متفاوت فعل‌های مرکب تناوبی در برخی بافت‌ها را با استفاده از مفهوم زمینه معنایی<sup>۷</sup> (Vide. Fillmore & Baker, 2010) توضیح دهیم. در این مقاله نشان می‌دهیم این فعل‌ها با بیش از یک زمینه معنایی مرتبط هستند. علاوه بر این تلاش می‌کنیم به این پرسش پاسخ دهیم که ساخت موضوعی فعل‌های مرکب توسط چه عناصری تعیین می‌شود.

کریمی‌دوستان معتقد است عنصر غیر فعلی (PV) تعیین‌کننده ساخت موضوعی فعل مرکب است (Karimi Doostan, 2005: 1754)؛ درحالی‌که فولی، هارلی و کریمی معتقدند فعل همکرد (LV) و عنصر غیر فعلی به‌طور ترکیبی تعیین‌کننده ماهیت ساخت موضوعی فعل مرکب هستند (Foley, Harley & Karimi, 2005: 1394). در این مقاله با استفاده از مفهوم زمینه معنایی نشان خواهیم داد که کل ساخت حاوی فعل مرکب، تعیین‌کننده ساخت

موضوعی آن می‌باشد. این ساخت شامل فاعل، مفعول و سایر عناصری است که به همراه فعل مرکب در جمله حضور دارند؛ به عبارت دیگر، عناصر دیگری چون مفعول در تعیین ساخت موضوعی فعل‌های مرکب مؤثر هستند.

این مقاله شامل بخش‌های ذیل است: بخش «۲» به مطالعات پیشین در باب فعل‌های تناوبی و عوامل مؤثر در شرکت فعل‌ها در تناوب سببی می‌پردازد؛ در بخش «۳» این مقاله با معرفی *معناشناسی زمینه*<sup>۱</sup> نشان خواهیم داد با استفاده از معناشناسی زمینه، به‌عنوان یک ابزار توصیفی، می‌توان رفتار متفاوت فعل‌های مرکب در بافت‌های مختلف را توضیح داد؛ در بخش «۴» نشان خواهیم داد فعل‌های تناوبی با دو زمینه معنایی مرتبط هستند و معنای فعل فقط در یک زمینه با ساخت ضد سببی تطابق دارد؛ به همین دلیل فعل مورد نظر در زمینه معنایی ذکرشده دارای گونه ضد سببی نیست؛ سپس استدلال خواهیم کرد ساخت موضوعی فعل‌های مرکب توسط کل ساختی که فعل مرکب در آن قرار دارد، تعیین می‌شود و درنهایت، در بخش «۵» به نتیجه‌گیری خواهیم پرداخت.

## ۲. پیشینه پژوهش

هسپلمات (۱۹۹۳)، لوین و راپاپورت (۱۹۹۵) و راینهارت (۲۰۰۰ & ۲۰۰۲) در بررسی فعل‌های تناوب سببی به این نتیجه می‌رسند که فعل‌هایی می‌توانند در تناوب سببی شرکت کنند که محدودیتی در مورد موضوع خارجی آن‌ها وجود ندارد؛ به عبارت دیگر، چنانچه موضوع خارجی یک فعل، محدود به عامل باشد، آن فعل نمی‌تواند در تناوب سببی شرکت کند و فقط دارای گونه سببی است. به‌عنوان مثال فعل‌های *شکستن* و *بازکردن* در مورد موضوع خارجی خود هیچ‌گونه محدودیتی اعمال نمی‌کنند و موضوع خارجی آن‌ها می‌تواند عامل، وسیله، نیروی طبیعی و رویداد باشد. اما فعل‌هایی مانند *murder* به قتل رساندن فقط می‌توانند به وسیله عامل رخ دهند؛ به همین دلیل این فعل‌ها دارای گونه ضد سببی نیستند. الکسیادو و دیگران (۲۰۰۶)، دورن (۲۰۰۳) و ولپ (۲۰۰۷) با مقایسه فعل‌های ضد سببی و مجهول به این نتیجه می‌رسند که ساخت موضوعی فعل‌های ضد سببی بر وجود یک سبب دلالت می‌کنند که در سطح نحو بیان نمی‌شود.

در اینجا قصد نداریم در مورد ویژگی‌های معنایی فعل‌های تناوبی بحث کنیم. آنچه مورد



نظر نگارنده است این است که تمامی این زبان‌شناسان، تناوبی بودن فعل‌ها را به ویژگی‌های معنایی فعل‌ها نسبت می‌دهند. گلدبرگ در چارچوب رویکرد ساختمند به ساختار موضوعی، استدلال می‌کند که برخی ساخت‌های موضوعی را می‌توان به‌عنوان ساخت‌های زبانی مستقل در نظر گرفت. وی این ساخت‌ها را *ساخت ساختار موضوعی*<sup>۱</sup> می‌خواند (Goldberg, 1995: 3). براساس تحلیل گلدبرگ، یک فعل می‌تواند در یک ساخت به کار رود، چنانچه نوع رویداد تصریحی توسط فعل با نوع رویداد ساخت مورد نظر سازگار باشد. وی تناوب موضوعی را حاصل چندمعنایی فعلی ندانسته و آن را به ساخت‌های زبانی نسبت می‌دهد. براساس رویکرد او تناوب موضوعی حاصل سازگاری و ادغام معنای فعل با بیش از یک ساخت ساختار موضوعی است. به‌عنوان مثال فعل‌های تناوب مکانی<sup>۱۱</sup> مانند load (بارزدن) می‌توانند با ساخت‌های حرکت سببی<sup>۱۲</sup> و ساخت سببی+ ساخت with<sup>۱۳</sup> ادغام شده و دو گونهٔ تناوب مکانی را به وجود آورند. وی معنای فعل را به‌صورت لیست نقش‌های معنایی نشان می‌دهد و چگونگی برجسته‌سازی<sup>۱۴</sup> نقش‌های معنایی در معنای فعل، تعیین‌کنندهٔ شرکت یا عدم شرکت یک فعل در تناوب سببی است. به‌عنوان مثال فعل splash (پاشیدن) در تناوب سببی شرکت می‌کند:

- 1) a. Chris splashed the water onto the floor.  
b. Water splashed onto the lawn.  
(Goldberg, 1995: 178)

گلدبرگ مدخل واژگانی این فعل را به‌صورت «۲» نشان می‌دهد. در این مدخل واژگانی، نقش عامل، برجسته‌سازی نشده و می‌تواند در نحو بیان نشود:

- 2) splash < splasher, **target, liquid** >  
(Ibid)

اما فعل slather (مالیدن) نمی‌تواند در تناوب سببی شرکت کند و فقط دارای گونهٔ سببی است:

- 3) a. Sam slathered shaving cream into his face.  
b. \* Shaving cream slathered into his face.  
(Ibid)

گلدبرگ مدخل واژگانی این فعل را به‌صورت «۴» نشان می‌دهد. از آنجا که نقش عامل برجسته‌سازی شده است می‌باید در نحو بیان شود، به همین دلیل این فعل فاقد گونهٔ ضد سببی است:

## 4) slather : &lt; slathere, thick.mass, target &gt;

(Ibid)

تلفیق فعل و ساخت در رویکرد گلدبرگ به وسیله دو اصل «یکپارچگی معنایی»<sup>۱۴</sup> و «تناظر»<sup>۱۵</sup> محدود می‌شود. براساس اصل یکپارچگی معنایی، نقش‌هایی که از نظر معنایی مطابقت داشته باشند، می‌توانند با یکدیگر تلفیق شوند. براساس اصل تناظر نیز نقش‌های مشارکت‌کننده فعلی برجسته‌سازی شده، با نقش‌های موضوعی برجسته ساخت تلفیق می‌شوند. برجسته‌سازی به این صورت تعریف می‌شود: تمام نقش‌های مشارکت‌کننده که به صورت اجباری در نحو ظاهر می‌شوند، به‌طور واژگانی و تمام نقش‌های موضوعی که به صورت روابط دستوری مستقیم بیان می‌شوند، به صورت ساختی برجسته می‌شوند. براساس عقیده گلدبرگ (2006) نیز دو اصل بالا مسئولیت چگونگی تلفیق فعل و ساخت را به عهده دارند. اما گلدبرگ می‌پذیرد که اصل تناظر می‌تواند توسط برخی ساخت‌ها نقض شود؛ بنابراین اصل یکپارچگی معنایی است که مسئولیت عمده تلفیق ساخت و فعل را به عهده دارد (Goldberg, 2006: 40). براساس این اصل نقش‌های مشارکت‌کننده فعلی می‌باید به‌عنوان یک نمونه از نقش‌های موضوعی ساخت تعبیر شوند تا فعل بتواند با ساخت مورد نظر تلفیق شود؛ به عبارت دیگر، امکان تلفیق فعل با ساخت به تطابق نقش‌های معنایی آن‌ها مرتبط است. بر این اساس، در فعل شکستن نقش مشارکت‌کننده شکنده و شکسته به ترتیب می‌توانند به‌عنوان موردی از نقش‌های موضوعی سبب و کنش‌پذیر تعبیر شوند. رپیورت و لوین در تحلیل تناوب سببی مثال‌هایی را مطرح می‌کنند که در آن‌ها فعل‌های تناوب سببی مانند break (شکستن)، clear (پاک کردن)، lengthen (دراز کردن) و empty (خالی کردن) به همراه کنش‌رو خاصی به کار رفته و در نتیجه، دارای گونه ضد سببی نیستند:

- 5) a. He broke the window.  
b. The window broke
  - 6) a. He broke his promise  
b. \* His promise broke.
  - 7) a. The waiter cleared the counter.  
b. \*The counter cleared.
  - 8) a. I lengthened the skirt.  
b. \*The skirt lengthened.
  - 9) a. I emptied the trash can.  
b. \*The trash can emptied.
- (Rappaport & Levin, 2012: 157) .



براساس رویکرد گلدبرگ، مدخل واژگانی فعل break به صورت «۱۰» می‌باشد:

10) break : < breaker, broken >

تلفیق نقش‌های موضوعی ساخت و نقش‌های مشارکت‌کننده فعلی در صورتی انجام می‌شود که نقش‌های ذکرشده با هم سازگاری داشته باشند. اما با نشان دادن معنای این فعل به صورت «۱۰» نمی‌توان توضیح داد که چرا این فعل در بافتی مانند «b» می‌تواند با ساخت ضد سببی تلفیق شود، اما در بافت «b» این تلفیق امکان ندارد. اگر بگوییم دو فعل break در واژگان وجود دارد، باز هم نمی‌توان براساس رویکرد گلدبرگ تمایزی بین این دو فعل قائل شد؛ زیرا هر دو فعل دارای مدخل واژگانی «۱۰» هستند. در واقع، براساس رویکرد گلدبرگ فقط معنای فعل در تناوبی بودن یک فعل مؤثر است و نمی‌توان تأثیر موضوعات فعلی را در این زمینه توضیح داد. از طرف دیگر پیش‌فرض گلدبرگ این است که در تناوب موضوعی، معنای فعل ثابت بوده و فقط با یک زمینه معنایی مرتبط است و معانی متفاوت گونه‌های تناوب موضوعی را به ساخت‌ها نسبت می‌دهد؛ درحالی‌که فعل‌ها می‌توانند با بیش از یک زمینه معنایی مرتبط باشند. نموتو نشان می‌دهد فعل trim (آراستن) می‌تواند با دو رویداد مرتبط باشد: رویداد آراستن<sup>۱۶</sup> و پیراستن<sup>۱۷</sup> (Idem, 2001: 191; Nemoto, 1996: 263).

نموتو با ارائه مثال‌های زیر نشان می‌دهد فعل trim با دو زمینه معنایی مرتبط است:

- 11) a. John trimmed the tree with lights.  
b. John trimmed the tree of overgrown branches.  
(Idem, 2001: 191).

وی ادعا می‌کند اگرچه در جملات «۱۱» یک فعل در ساخت‌های متفاوت به کار رفته تا رویدادهای متفاوتی را توصیف کند، تفاوت معنایی میان این دو جمله را نمی‌توان به ساخت‌های مربوطه نسبت داد، زیرا هر دو معنای فعلی در یک جمله متعدی ساده مانند «۱۲» وجود دارند:

12) John trimmed the tree.

نموتو به این نکته اشاره می‌کند که چندمعنایی در trim با فعل lease (اجاره کردن) متفاوت است. کاربردهای مختلف lease به یک زمینه معنایی مرتبطند، اما کاربردهای trim با دو زمینه متمایز مرتبطند. این دو زمینه را می‌توان با یکدیگر مرتبط دانست، زیرا معانی «تزیین کردن» و «پاک کردن» تحت عنوان یک معنای مشترک قابل تعریف هستند که عبارت

است از «باعث زیباتر شدن یک چیز». براساس دیدگاه نموتو، تفاوت میان این دو فعل داده‌های زیر را توجیه می‌کند:

- 13) a. Bill leased this house FROM Cathy and that house TO Beth.  
 b.\*Bill trimmed Laura's tree WITH lights and Mary's tree OF overgrown branches.  
 (Idem, 2001: 191).

نموتو نیز نشان می‌دهد فعل brush (قلم‌مو زدن) با دو زمینه معنایی مرتبط است: زمینه‌های آغشتن و زبودن<sup>۱۸</sup> (Nemoto, 2005: 126). این مشاهده‌ها نشان می‌دهند یک فعل می‌تواند با بیش از یک زمینه معنایی مرتبط باشد.

### ۳. معناشناسی زمینه

زبان‌شناسان از اولین روزهای آغاز بررسی‌های زبانی و از زمان ارسطو با این مسئله مواجه بوده‌اند که مفهوم واژگانی کلمات در ذهن آدمی چگونه می‌باید نشان داده شود. این پرسش باعث شد زبان‌شناسان دست به تحقیقات گسترده‌ای زده و نظریات مختلفی در این باب مطرح شود. برخی زبان‌شناسان به رویکردهای تجزیه‌ی مشخصات روی آورده و سعی در نشان دادن بازنمایی معنایی کلمات در قالب مشخصه‌های تمایزدهنده و مؤلفه‌های معنایی اولیه داشتند (Lieber, 2004: 75). اما آنچه مشخص است این است که غنای معنایی یک کلمه را نمی‌توان در قالب چند مشخصه و مؤلفه اولیه محدود به نمایش گذاشت. این مسئله باعث شد زبان‌شناسانی چون پستیوفسکی بازنمایی واژگانی کلمات را مشتمل بر چهار نوع اطلاعات بدانند که شامل ساختار موضوعی، ساختار رویداد<sup>۱۹</sup>، ساختار توارث<sup>۲۰</sup> و ساختار کیفی<sup>۲۱</sup> می‌باشد (Pustejovsky, 1995: 61). ساختار کیفی شامل اطلاعات دایرةالمعارفی در مورد کلمه مورد نظر است که در قالب چند مؤلفه اولیه قابل نمایش نیست. به همین دلیل پستیوفسکی برخلاف زبان‌شناسان دیگر، دست به معرفی مؤلفه‌های معنایی اولیه نمی‌زند. فیلمور معتقد است رویکردهای مشخصه‌بنیاد که از مؤلفه‌های اولیه استفاده می‌کنند، نمی‌توانند به‌خوبی بازنمایی معنایی کلمات و نیز غنای معنایی کلمات را نشان دهند؛ زیرا معنای کلمات شامل اطلاعات بسیار وسیعی در مورد جهان پیرامون ماست که هرگز نمی‌توان آن را در قالب تعداد محدودی از مؤلفه‌های اولیه نشان داد (Fillmore, 1982: 383). براساس



رویکرد او که «معناشناسی زمینه» نامیده می‌شود، مدخل‌های واژگانی در ذهن آدمی باعث برانگیختن زمینه‌های معنایی می‌شود که خود شامل دو بخش است: بخش اول شامل معنای تصریح‌شده توسط مدخل واژگانی است و بخش دوم شامل معنایی است که در پس‌زمینه معنایی کلمه وجود دارد و به‌صورت پیش‌انگاره، جزء معنای کلمه محسوب می‌شود.

براساس نظر فیلمور منظور از زمینه، نظامی از مفاهیم مرتبط است؛ به‌طوری‌که برای درک یکی از آن‌ها می‌باید کل ساختار حاوی آن مفهوم را درک کرد (Ibid: 381). وقتی یکی از مفاهیم این ساختار در یک متن یا گفتار وارد می‌شود، تمامی مفاهیم مرتبط با آن نیز در دسترس قرار می‌گیرند. معنای کلمات از دو بخش تشکیل می‌شود: معنای تصریحی و دانش پس‌زمینه. درک معنای کلمات بدون درک دانش پس‌زمینه درباره آن ممکن نیست. به‌عنوان مثال کلمه weekend (تعطیلات آخر هفته) به دو دلیل دارای معنایی است که منتقل می‌کند. اول به دلیل چرخه هفت‌روزه تقویمی و دوم به دلیل این‌که بخش اعظم روزهای این چرخه به روزهای کاری اختصاص داده شده و تنها دو روز به استراحت اختصاص داده شده است؛ چنانچه فقط یک روز تعطیل داشته باشیم، دیگر نیازی به این کلمه وجود ندارد؛ زیرا می‌توانیم از نام همان روز تعطیل استفاده کنیم. همچنین اگر سه روز کاری و چهار روز تعطیل داشته باشیم، دوباره نیازی به این کلمه وجود ندارد. به‌عنوان مثالی دیگر کلمه گیاه‌خوار معنای خود را به این دلیل داراست که مقوله کسی‌که فقط گیاه می‌خورد، تنها در صورتی‌که در مقابل پس‌زمینه‌ای از جامعه به کار رود که بیشتر افراد آن به‌طور منظم گوشت مصرف می‌کنند، یک مقوله جالب و معنادار است. این کلمه درباره افرادی به کار می‌رود که نه تنها گیاه می‌خورند، بلکه فقط گیاه مصرف می‌کنند. همچنین این افراد به دلیل خاصی و عمدتاً از خوردن گوشت امتناع می‌کنند. به همین دلیل این کلمه درباره افرادی که به دلیل مالی قادر به تهیه گوشت نیستند، به کار نمی‌رود. با توجه به مثال‌های ذکرشده، روشن است که بافت و دانش پس‌زمینه، برای درک یک مقوله از اهمیت زیادی برخوردار است. درواقع، معنای کلمه بدون درک این دانش به‌طور کامل درک نمی‌شود. براساس نظر فیلمور می‌توان گفت در فرآیند کاربرد زبان، گوینده یک زمینه را در مورد یک موقعیت به کار می‌برد و نشان می‌دهد که قصد دارد این زمینه را با استفاده از کلمات مرتبط با آن در موقعیتی خاص به کار برد (Ibid: 382). برای نشان دادن این نکته مثال‌های دیگری را مطرح می‌کنیم؛ کلمات خشکی<sup>۲۲</sup> و زمین<sup>۲۳</sup>



را در نظر بگیرید. تفاوت میان این دو کلمه را می‌توان به این صورت بیان کرد که خشکی، نشان‌دهنده سطح خشک زمین است، در مقابل دریا؛ درحالی‌که زمین مشخص‌کننده سطح زمین است که آن را از هوا متمایز می‌کند. بنابراین تفاوت این دو به این مسئله مربوط است که هر یک چگونه یک چیز را در یک زمینه مشخص می‌کنند. با درک این زمینه است که ما قادر خواهیم بود درک کنیم که یک پرندۀ که تمام عمرش را روی خشکی سپری می‌کند، پرندۀ ای است که نمی‌تواند در آب حرکت کند و پرندۀ ای که تمام عمرش را در زمین سپری می‌کند، پرندۀ ای است که نمی‌تواند پرواز کند. به‌عنوان مثالی دیگر، تفاوت کلمات shore (ساحل) و coast (ساحل) در انگلیسی به این صورت بیان می‌شود که shore، مرز میان خشکی و آب، از زاویه دید آب است و coast، مرز میان خشکی و آب، از زاویه دید خشکی است. بنابراین یک سفر چندساعته از shore تا shore سفری است از درون آب و یک سفر از coast تا coast عبارت است از سفری از طریق خشکی. بنابراین فرآیند درک یک متن شامل شناسایی و درک زمینه‌هایی است که توسط واحدهای واژگانی آن متن برانگیخته می‌شود. فیلمور براساس این موارد، چندمعنایی را به این صورت توضیح می‌دهد: چنانچه یک واحد واژگانی در دو زمینه شناختی به کار رود و یا این‌که یک موقعیت خاص به دو صورت زمینه‌بندی شود، چندمعنایی رخ می‌دهد (Ibid: 386). زمینه‌های معنایی شبیه به انگاره‌هایی است که لیکاف (1978) تعریف می‌کند. لیکاف استدلال می‌کند برخی مفاهیم خاص در چارچوب دسته‌ای از زمینه‌های متمایز یا «انگاره‌های شناختی ایده‌آل»<sup>۲۴</sup> قابل تعریف هستند. به‌عنوان مثال او واژه «مادر» را به وسیله انگاره‌های زیر تعریف می‌کند:

۱۴ الف. انگاره تولد: شخص که کودکی به دنیا می‌آورد؛

ب. انگاره ژنتیکی: جنس مؤنث که در وراثت ژنتیکی مؤثر است؛

ج. انگاره تغذیه و پرورش: جنس مؤنث که کودک را تغذیه کرده و بزرگ می‌کند؛

د. انگاره ازدواج: همسر پدر؛

ه. انگاره خانوادگی: نزدیک‌ترین نیای مؤنث (Lakeoff, 1987: 74).

لیکاف معتقد است مفهوم مادر شامل یک انگاره پیچیده است که حاصل ترکیب انگاره‌های بالا می‌باشد، اما اغلب یکی از این انگاره‌ها به‌عنوان انگاره اصلی برگزیده می‌شود و انتخاب انگاره مناسب، بستگی به بافت و ویژگی‌های صحنه دارد. به‌عنوان مثال در هر یک از جملات



ذیل یکی از انگاره‌ها برگزیده شده است:

- ۱۵) الف. من به فرزندی پذیرفته شدم و نمی‌دانم مادرم کیست؛  
 ب. من اهل بزرگ کردن بچه نیستم و فکر نمی‌کنم بتوانم مادر واقعی یک کودک باشم؛  
 ج. وقتی من یک جنین بودم، مادر واقعی من مرد؛  
 د. من یک مادر ژنتیکی داشتم که تخمکش را در رحم مادر واقعی من کاشتند  
 (Ibid:75).

تفاوت معناشناسی زمینه با دیگر نظریه‌های معناشناسی واژگانی تأکید آن بر دانش پس‌زمینه است که براساس آن معنای کلمات تعبیر می‌شود (Vide. Fillmore & Atkins, 1992; Fillmore & Baker, 2000.; Fillmore & Baker, 1994). مهم‌ترین دیدگاه معناشناسی زمینه در فیلمور و اتکینز به این صورت بیان شده است:

معنای یک کلمه فقط در ارتباط با یک دانش پس‌زمینه‌ای ساختاریافته از تجربیات و عقاید مرتبط با آن درک می‌شود که در واقع تشکیل‌دهنده پیش‌نیازهای مفهومی برای درک معنای کلمه است. سخنوران در صورتی معنای یک کلمه را می‌دانند که پس‌زمینه‌ای را که باعث انگیزش مفهوم کلمه می‌شود، درک کنند (Fillmore & Atkins, 1992: 76).  
 برای نشان دادن چگونگی صورت‌بندی زمینه‌های معنایی، زمینه دزدیدن<sup>۲۵</sup> را در نظر می‌گیریم. این زمینه با واحدهای واژگانی<sup>۲۶</sup> مانند دزدیدن، سرقت کردن، ربودن، قاپ زدن و کش رفتن مرتبط است. این زمینه صحنه‌ای را نشان می‌دهد که در آن عناصر زمینه<sup>۲۷</sup> حضور دارند و هریک به‌عنوان موردی از نقش‌های معنایی عمومی مانند عامل، کنش‌رو و وسیله در نظر گرفته می‌شوند. تعریف دقیق عناصر زمینه بسیار مهم است؛ زیرا توصیف این عناصر، کلیت زمینه معنایی را نشان می‌دهد. جملات زیر را در نظر بگیرید:

- ۱۶) الف. دزد، ساعت را از حسن دزدید؛  
 ب. مشتری، در یک لحظه کتاب را از مغازه کش رفت؛  
 ج. مرد، کیف را از دست علی قاپید.  
 در جملات بالا، زمینه دزدیدن توسط فعل‌های دزدیدن، کش رفتن و قاپیدن برانگیخته شده است. این زمینه، صحنه‌ای را توصیف می‌کند که در آن چندین عنصر مرکزی مانند مال<sup>۲۸</sup> (چیزی که دزدیده می‌شود)، مرتکب‌شونده<sup>۲۹</sup> (شخصی که مال را می‌دزد)، منبع<sup>۳۰</sup> (مکان اولیه)

مال قبل از انتقال) و قربانی<sup>۳۱</sup> (کسی که قبل از دزدیده شدن، مال متعلق به او بوده است) حضور دارند. توصیف زمینه، رابطه میان عناصر زمینه را تعریف می‌کند. در این مورد توصیف زمینه به صورت ذیل بیان می‌شود: مرتکب‌شونده مالی را که متعلق به قربانی است، از او می‌گیرد. در جمله «۱۶الف»، «دزد»/مرتکب‌شونده، «ساعت»/مال و «حسن»/قربانی است. در جمله «۱۶ب»، «مغازه»، منبع است. دانش پس‌زمینه‌ای برای فهم معنای فعل‌های مرتبط با این زمینه شامل موارد قانونی، مالکیت اموال، سرقت کردن اموال و بسیاری موارد دیگر می‌باشد. زمینه معنایی destroying (ویران کردن) در دادگان FrameNet<sup>۳۲</sup> به شکل زیر تعریف شده است:

#### ۱۷) زمینه ویران کردن

تعریف: یک ویران‌کننده (یک موجودیت هوشمند) یا سبب (یک رویداد یا موجودیتی که در رویداد حضور دارد) بر پذیرا<sup>۳۳</sup> به گونه‌ای تأثیر می‌گذارد که پذیرا دیگر وجود ندارد.

عناصر: سبب، ویران‌کننده (عامل)، پذیرا

واحد‌های واژگانی مرتبط با این زمینه معنایی در جمله «۱۸» ارائه شده است:

18) annihilate.v, annihilation.n, blow\_up.v, demolish.v, demolition.n, destroy.v, destruction.n, destructive.a, devastate.v, devastation.n, dismantle.v, dismantlement.n, lay\_waste.v, level.v, obliterate.v, obliteration.n, raze.v, take\_out.v, unmake.v, vaporize.v

## ۴. تحلیل و بررسی

چنانچه در بخش پیشین ذکر شد، فرض گلدبرگ این است که معنای فعل فقط با یک زمینه معنایی مرتبط است. در این بخش نشان خواهیم داد اگر معنای فعل‌های تناوبی با دقت و جزئیات بیشتری بررسی شود، رفتار تناوبی آن‌ها قابل توضیح می‌شود. در این بخش نشان خواهیم داد برخی فعل‌های مرکب با دو زمینه معنایی مرتبطند. در یک زمینه، معنای فعل با ساخت ساختار موضوعی سببی و ضد سببی سازگاری داشته و می‌تواند با هر دو ترکیب شود، اما در زمینه دیگر، معنای فعل فقط با ساخت سببی سازگاری داشته و نمی‌تواند با ساخت ضد سببی ترکیب شود.



## ۴-۱. معنای فعل

چنان‌که در مقدمه ذکر شد، برخی فعل‌های تناوبی سببی در بافتی خاص، رفتار متفاوتی از خود نشان می‌دهند. در این‌گونه بافت‌ها این فعل‌های تناوبی فقط دارای گونه سببی بوده و گونه ضد سببی در آن‌ها از نظر شمّ زبانی فارسی‌زبانان پذیرفتنی نیست؛ به عبارت دیگر در چنین بافت‌هایی، این‌گونه فعل‌ها در تناوب سببی شرکت نمی‌کنند:

۱۹) الف. علی شیشه را شکست؛

ب. شیشه شکست؛

ج. علی قسمش را شکست؛

د. \* قسم علی شکست.

برخی فعل‌های هم‌کرد که در ساخت فعل‌های مرکب به کار می‌روند دارای جفت سببی/ضد سببی‌اند. مثلاً فعل *نداختن*، به همراه یک جزء غیر فعلی در ساخت سببی به کار می‌رود. در ساخت ضد سببی، *نداختن* تبدیل به *افتادن* می‌شود:

۲۰) الف. مریم دست بابک را خون انداخت؛

ب. دست بابک خون افتاد؛

۲۱) الف. پدرم کارخانه را راه انداخت؛

ب. کارخانه راه افتاد.

۲۲) الف. ناشر نوبت چاپ کتاب را جلو انداخت؛

ب. نوبت چاپ کتاب جلو افتاد.

در برخی بافت‌ها که فعل *نداختن* در ساخت سببی به کار می‌رود، گونه ضد سببی به همراه فعل *افتادن*، پذیرفتنی نیست:

۲۳) الف. مادرم کیفش کهنه‌اش را دور انداخت؛

ب. ؟ کیف کهنه مادرم دور افتاد.

۲۴) الف. سرباز به طرف بابک تیر انداخت؛

ب. ؟ به طرف بابک تیر افتاد.

۲۵) الف. پدرم پنجره اتاقم را شیشه انداخت؛

ب. ؟ پنجره اتاقم شیشه افتاد.

زعفرانلو کامبوزیا و دیگران با بررسی داده‌های بالا به‌درستی به این نتیجه می‌رسند که واحد تحلیل معنایی در سطحی بالاتر از واژه و در سطح جمله است (زعفرانلو کامبوزیا و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۳). در این بخش نشان خواهیم داد اگر معنای فعل در داده‌های بالا با جزئیات بیشتری بررسی شود، رفتار متفاوت آن در بافت‌های مختلف قابل توضیح است. به‌عنوان مثال فعل شکستن را در نظر می‌گیریم. براساس تجربه می‌دانیم که فعل شکستن معمولاً در مورد اجسام فیزیکی به کار می‌رود و با شکسته شدن یک جسم، آن جسم از نظر فیزیکی تغییر شکل داده و از شکل اولیه خود خارج می‌شود. اما شکستن می‌تواند در مورد مفاهیم انتزاعی مانند قسم نیز به کار رود. در این مورد معنای فعل یک گسترش استعاره‌ای پیدا کرده است. در صورتی که این فعل در مورد مفاهیم انتزاعی مانند قسم به کار رود، گوینده آن را مانند یک جسم فیزیکی فرض می‌کند که ابتدا سالم بوده و سپس به حالت شکسته درمی‌آید؛ درحالی‌که در واقعیت چنین اتفاقی نمی‌افتد. آنچه در عالم واقع رخ می‌دهد این است که قسم، زیر پا گذاشته شده و نقض می‌شود. بنابراین می‌توان گفت فعل شکستن با دو زمینه معنایی مرتبط است. این دو زمینه را به‌ترتیب *زمینه تغییرحالت* و *نقض* می‌نامیم. این دو زمینه معنایی به‌صورت «۲۶» و «۲۷» تعریف می‌شوند:

#### ۲۶) *زمینه تغییرحالت*

عناصر زمینه: شکننده (سبب یا عامل)، شکسته؛

توصیف زمینه: شکننده با وارد کردن نیرو بر یک جسم فیزیکی باعث می‌شود آن جسم از حالت سالم به حالت شکسته درآید.

#### ۲۷) *زمینه نقض*

عناصر زمینه: نقض‌کننده (عامل)، نقض‌شونده؛

توصیف زمینه: نقض‌کننده یک مفهوم را نقض می‌کند.

دو زمینه مرتبط با فعل شکستن را به‌ترتیب *شکستن- تغییر حالت* و *شکستن- نقض* می‌نامیم. مرتبط بودن فعل شکستن با دو زمینه معنایی، ناپذیرفتنی بودن جمله «۲۸» را توجیه می‌کند.

۲۸) ؟؟ علی شیشه و حسن قسمش را شکست.

فعل *انداختن* نیز با دو زمینه معنایی مرتبط است. براساس تجربه می‌دانیم رویدادی که



توسط این فعل توصیف می‌شود شامل تغییر مکان یک جسم فیزیکی است. در این رویداد عامل، با وارد کردن نیرو بر کنش‌رو باعث تغییر مکان آن می‌شود. فعل *انداختن* در جمله *علی به طرف بابک تیر انداخت*، در این زمینه معنایی به کار رفته است. این زمینه معنایی را زمینه تغییر مکان می‌نامیم. اما این فعل در جمله *تیبغ دست بابک را خون انداخت*، در زمینه معنایی دیگری به کار رفته است. در این زمینه معنایی یک سبب باعث یک تغییر وضعیت در کنش‌پذیر می‌شود. این زمینه را زمینه تغییر وضعیت می‌نامیم. این دو زمینه در «۲۹» و «۳۰» تعریف شده‌اند.

#### ۲۹) زمینه تغییر مکان

عناصر زمینه: عامل، کنش‌رو، مکان؛

توصیف زمینه: عامل باعث می‌شود کنش‌رو تغییر مکان داده و در مکان جدید قرار گیرد.

#### ۳۰) زمینه تغییر وضعیت

عناصر زمینه: سبب، کنش‌پذیر؛

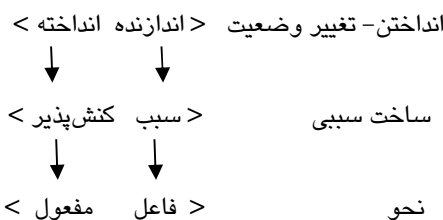
توصیف زمینه: سبب، باعث تغییر وضعیت در کنش‌پذیر می‌شود.

کاربردهای مختلف فعل *انداختن* را به ترتیب انداختن- تغییر مکان و انداختن- تغییر وضعیت می‌نامیم. مرتبط بودن فعل انداختن با دو زمینه معنایی ناپذیرفتنی بودن جمله «۳۱» را توجیه می‌کند.

۳۱) علی دست بابک را خون و به طرف کیمیا تیر انداخت.

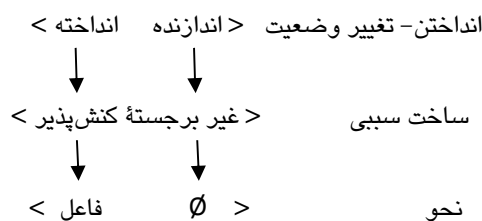
زمانی که این فعل در زمینه تغییر وضعیت به کار می‌رود، نقش‌های مشارکت‌کننده فعل می‌توانند به عنوان سبب و کنش‌پذیر، تعبیر و با نقش‌های موضوعی ساخت سببی تلفیق شوند.

۳۲) تلفیق نقش‌های مشارکت‌کننده فعلی با نقش‌های موضوعی ساخت سببی:



در این زمینه معنایی، نقش سبب می‌تواند غیر برجسته شده و معنای فعل با ساخت ضد سببی تلفیق شود:

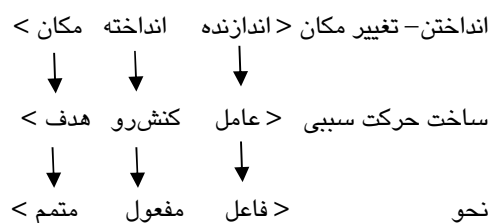
۳۳) تلفیق نقش‌های مشارکت‌کننده فعلی با نقش‌های موضوعی ساخت ضد سببی:



هنگامی که این فعل در زمینه تغییر مکان به کار می‌رود، معنای آن با ساخت حرکت سببی تطابق دارد و نقش‌های مشارکت‌کننده آن با نقش‌های موضوعی این ساخت تلفیق می‌شوند (ر.ک. ۳۵).

۳۴) سرباز به دشمن تیر انداخت.

۳۵) تلفیق نقش‌های مشارکت‌کننده فعلی با نقش‌های موضوعی ساخت حرکت سببی



در این زمینه معنایی، معنای فعل با ساخت ضد سببی تطابق ندارد، زیرا نقش عامل نمی‌تواند غیر برجسته شود. این مسئله پذیرفتنی نبودن جمله زیر را توضیح می‌دهد: (۳۶) ؟ به دشمن تیر افتاد.

در این بخش نشان دادیم فعل‌های هم‌کرد می‌توانند با دو زمینه معنایی مرتبط باشند و آنچه تعیین‌کننده شرکت یا عدم شرکت یک فعل مرکب در تناوب سببی است، نه تنها فعل هم‌کرد و عنصر غیر فعلی، بلکه کل عبارت حاوی فعل است که شامل عناصری چون مفعول می‌باشد. در واقع، زمینه معنایی که فعل مرکب در آن به کار می‌رود، تعیین‌کننده شرکت یا عدم شرکت فعل در تناوب سببی است. از آنجا که زمینه معنایی براساس عناصر زمینه شکل می‌گیرد، می‌توان نتیجه گرفت کل ساخت حاوی فعل مرکب در تعیین ساخت موضوعی آن دخیل است؛ به عبارت دیگر، نتیجه‌گیری این است که برخلاف نظر کریمی‌دوستان (۲۰۰۵) و



نیز فولی، هارلی و کریمی (2005)، علاوه بر عنصر غیر فعلی و همکرد، سایر نقش‌های مشارکت‌کننده در یک زمینه معنایی در تعیین ساخت موضوعی فعل مرکب مؤثر هستند. هنگامی که یک فعل مرکب تناوبی در زمینه تغییر وضعیت به کار می‌رود، ساخت موضوعی آن شامل سبب و کنش‌پذیر است و هنگامی که در زمینه تغییر مکان به کار می‌رود، ساخت موضوعی آن شامل عامل، کنش‌رو و هدف است.

### ۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله نشان دادیم براساس رویکردهای پیشین نمی‌توان تحلیل کاملی از تناوب سببی ارائه داد؛ زیرا براساس این رویکردها، فقط معنای فعل در تناوبی بودن فعل مؤثر است. اما اگر ماهیت معنایی فعل، با توجه به زمینه‌های معنایی مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد، می‌توان رفتار فعل‌های تناوبی را به نحو مناسبی توضیح داد. بر این اساس، فعل‌های تناوبی با بیش از یک زمینه معنایی مرتبط هستند. در زمینه تغییر وضعیت، معنای فعل با ساخت‌های سببی و ضد سببی سازگاری دارد و نقش‌های مشارکت‌کننده فعلی می‌توانند با نقش‌های موضوعی ساخت‌های ذکرشده تلفیق شوند. اما در زمینه تغییر مکان، معنای فعل فقط با ساخت حرکت سببی سازگاری دارد و به همین دلیل فعل مورد نظر در این زمینه معنایی دارای گونه ضد سببی نیست. درواقع، زمینه معنایی با مشخص کردن نقش‌های مشارکت‌کننده فعلی یا ساخت موضوعی فعل، تعیین‌کننده شرکت یا عدم شرکت فعل در تناوب سببی است. نتیجه‌گیری طبیعی این است که ساخت موضوعی فعل مرکب به وسیله کل ساخت حاوی فعل مرکب تعیین می‌شود که شامل فعل و عناصر زمینه است.

### ۶. پی‌نوشت‌ها

1. causative alternation
2. inchoative
3. anticausative
4. cause
5. agent
6. light verb
7. semantic frame
8. frame semantics



9. argument structure construction
10. locative alternation
11. caused-motion construction
12. causative construction + with construction
13. profiling
14. semantic coherence principle
15. correspondence principle
16. decorating
17. clearing
18. smearing frame & sweeping frame
19. event structure
20. inheritance structure
21. qualia structure
22. land
23. ground
24. ideal cognitive model
25. theft frame
26. lexical unit
27. frame element
28. good
29. perpetrator
30. source
31. victim
32. <https://framenet.icsi.berkeley.edu>
33. undergoer

## ۷. منابع

- راسخ‌مهند، محمد (۱۳۸۶). «ساخت ناگذرا در فارسی». *مجله زبان و زبان‌شناسی*. ش ۱. صص ۱-۲۰.
- رضایی، والی (۱۳۸۹). «نگاهی تازه به ساخت مجهول در زبان فارسی». *مجله پژوهش‌های زبان‌شناسی*. س ۲. ش ۱. صص ۱۹-۳۴.
- زعفرانلو کامیوزیا، عالیہ؛ سپیده عبدالکریمی؛ فردوس آقاگل‌زاده و ارسلان گل‌فام (۱۳۹۰). «مجهول‌سازی افعال مرکب فارسی از منظر معنایی و نظریه معنانشناسی مفهومی». *پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی (جستارهای زبانی)*. د ۲، ش ۲. صص ۱-۱۷.



### References:

- Alexiadou, A.; E. Anagnostopoulou & F. Schäfer (2006). "The properties of anticausatives crosslinguistically". *Phases of Interpretation*. (ed. by M. Frascarelli). Berlin: Mouton de Gruyter.
- Boas, H.C. (2001). "Frame Semantics as a framework for describing polysemy and syntactic". in *Approach to Resultatives*. Stanford: CSLI Publications.
- Doron, E. (2003). "Agency and voice: The semantics of the Semitic templates". *Natural Language Semantics*. No. 11. pp. 1-67.
- Fillmore, C. J. (1982). "Frame Semantics". In Linguistic Society of Korea (ed.). *Linguistics in the Morning Calm*. Seoul: Hanshin.
- ----- & B.T.S. Atkins (1994). "Starting where the dictionaries stop: The challenge for computational lexicography". in Atkins, B.T.S., & A. Zampolli (eds.). *Computational Approaches to the Lexicon*. Oxford: Oxford University Press.
- ----- (2000). "Describing polysemy: The case of 'crawl'". Ravin, Y., & C. Lacock (eds.). *Polysemy*. Oxford: Oxford University Press.
- ----- (1992). "Toward a frame-based lexicon: The semantics of RISK and its neighbors". In: Lehrer, A., & E. Kittay (eds.). *Frames, Fields and Contrasts: New Essays in Semantic and Lexical Organization*. Hillsdale: Erlbaum.
- Fillmore, C.J. & C. Baker (2010). "A frames approach to semantic analysis". In B. Heine & H. Narrog (eds.). *The Oxford Handbook of Linguistic Analysis*. Oxford: Oxford University Press.
- Foley, R.; H. Harley & S. Karimi (2005). "Determinants of event type in Persian complex predicates". *Lingua*. No. 115. pp. 1365-1401.
- Goldberg, A.E. (1995). *Constructions: A Construction Grammar Approach to Argument Structure*. Chicago: University of Chicago Press.
- ----- (2006). *Constructions At Work: The Nature of Generalization in Language*. Oxford, UK: Oxford University Press.

- Haspelmath, M. (1993). "More on the typology of inchoative/causative verb Alternations". In Comrie and Polinsky (eds.) *Causatives and Transitivity*. Amsterdam: John Benjamins.
- Karimi Doostan, Gh. (2005). "Light verb and structural case". *Lingua*. No. 115. pp. 1737- 1756.
- Lakeoff, G. (1987). *Women, Fire and Dangerous Things: What CategoriesReveal About the Mind*. Chicago: University of Chicago Press.
- Langacker, R.W. (1991). *Foundations of Cognitive Grammar 2: Descriptive Application*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- ----- (1999). *Grammar and Conceptualization*. Berlin & New York: Mouton de Gruyter.
- ----- (1987). *Foundations of Cognitive Grammar 1: Theoretical Prerequisites*. Stanford, CA: Stanford University Press.
- Levin B. & M. Rappaport Hovav (1995). *Unaccusativity: At the Syntax-Lexical Semantics Interface*. Cambridge, Mass.: MIT Press.
- Lieber, R. (2004). *Morphology and Lexical Semantics*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Nemoto, N. (2001). "Tagisei to Frame [Polysemy and Frame]". In Nakau Minoru, KyojuKanreki, Kinen Ronbunshu Hensyuiinkai (Eds.). *Imi to Katachi no Interface [The Interface between Meaning and Form]*. Tokyo: Kurosio Publishers.
- Nemoto, N. (1996). "Wipe and trim: A study of the locative alternation from a cognitive perspective". *Kansai Linguistic Society*. No. 16. pp. 257-269.
- ----- (2005). "Verbal polysemy and frame semantics in construction grammar". In M. Fried and H.C. Boas (eds.). *Grammatical Constructions. Back to the Roots*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Pustejovsky, J. (1995). *The Generative Lexicon*. Cambridge, MA: MIT.
- Rappaport M. & B. Levin (2012). "Lexicon uniformity and the causative alternation". In M. Everaert, M. Marelj, & T. Siloni, eds. *The Theta System*:



*Argument Structure at the Interface*. Oxford: Oxford University Press.

- Rasekh Mahand, M. (2007). "Inchoative in Persian". *Language and Linguistics* No. 1. pp. 1-20 [In Persian].
- Reinhart, T. (2000). "The theta system: Syntactic realization of verbal concepts". *OTS working papers*.
- ----- (2002). "The theta system—an overview". *Theoretical Linguistics*. No.28. pp. 229- 290.
- Rezayi, V. (2010). "A new look to Persian passive construction". *Linguistic Researches*. Vol. 1. No. 2. Pp. 19-34 [In Persian].
- Volpe, M. (2007). "Morphologically motivated lexical-semantic representations: The causative alternation and change-of-state verbs". In *Levin and Rappaport Hovav* (1995). Ms. Stony Brook University.
- Zafaranloo, A.; S. Abdolkarimi; F. Aghagolzadeh & A. Golfam (2011). "Passivization of Persian complex predicates from semantic point of view and theory of conceptual semantics". *Comparative Language and Literature Researches (Language Related Research)*. Vol. 2, No. 2. pp. 1-17 [In Persian].